

پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و هشتم، دوره جدید، سال چهارم
شماره چهارم (پیاپی ۱۶)، زمستان ۱۳۹۱، ص ۵۶-۳۵

مسئله جانشینی، بی‌اعتمادی سیاسی و بازتاب‌های آن در نهاد وزارت در دوره قاجار

مرتضی دهقان نژاد *

ایرج ورفی نژاد **

چکیده

مسئله جانشینی به عنوان یکی از مسائل پایدار تاریخ ایران، بازتاب‌ها و پیامدهای فراوانی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور داشته است. این مقاله می‌کوشد تا با رویکردی نو یکی از پیامدهای مسئله جانشینی یعنی حذف و قتل وزیران قاجاری را در بستر فرهنگ سیاسی ایران و در پیوند با مسئله جانشینی مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهد. هدف این پژوهش پاسخ به این پرسش است که چرا مسئله جانشینی در دوره قاجار سبب حذف وزیرانی شد که در فرآیند جانشینی دخالت داشتند. فرضیه این پژوهش بدین قرار است: مسئله جانشینی و دخالت وزیران مطرح قاجاری با توجه به فرهنگ سیاسی ایران که مبتنی بر بی‌اعتمادی سیاسی بود، سبب سوء ظن و بدگمانی شاهان قاجار به وزیران خویش و هراس آنان نسبت به از دست رفتن جایگاه خود می‌شد و همین امر سبب بروز پدیده وزیرکشی به عنوان مخرج مشترک مسئله جانشینی و بی‌اعتمادی سیاسی می‌شد.

واژه‌های کلیدی

مسئله جانشینی، وزارت، بی‌اعتمادی سیاسی، کلانتر، قائم مقام، امیرکبیر.

* دانشیار تاریخ دانشگاه اصفهان m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

** دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی (نویسنده مسئول) Varfinezhad@yahoo.com

مقدمه

یکی از مسائلی که تاریخ ایران از دیرباز با آن رویارو بوده، مسأله جانشینی بوده است. در واقع مسأله جانشینی به اندازه تاریخ ایران قدمت دارد. ردپای مسأله جانشینی را حتی در دوره های اساطیری و حماسی ایران نیز می‌توان جست و جو کرد؛ به محض سقوط یک سلسله یا مرگ پادشاه، به علت فقدان یا ناکارآمد بودن قوانین جانشینی، انتقال قدرت با مشکل روبرو می‌شد. بنابراین مدعیان قدرت و جانشینی از گوشه و کنار کشور سر بر می‌آوردند. این مدعیان بسیار متنوع بودند اما همگی این بخت را داشتند تا در پرتو شجاعت و جنگاوری خویش به مقام شاهی صعود کنند و عنوان وسوسه کننده ظل الله را تصاحب کنند زیرا در ایران و به بیان دقیق‌تر در ذهنیت اجتماعی مردم ایران، جایگاه و خاستگاه فرد تأثیر چندانی در سرنوشت سیاسی وی بازی نمی‌کرد (کرزن، ۱۳۴۷، ۹۷؛ زونیس، ۱۳۸۷: ۲۲۳-۲۲۲). آنچه در این تفکر اجتماعی مهم بود، سرشت قدرت بود. ایرانیان قدرت را عطیه ای الهی می‌دانستند که از طرف خدا به کسی که بر تمام مدعیان قدرت چیره می‌شد، اعطا می‌گردید. این فرد می‌توانست یک عیار سیستمی، یک گله دار ترک، یک خان مغولی، یک جنگجوی افشاری، یک خان لر، یا فردی از خاندان سلطنتی باشد. بنابراین در جامعه ای با چنین تفکر اجتماعی، هر فرد جاه طلبی با پذیرش عواقب شکست خویش، می‌توانست قالب‌های اجتماعی را بشکند و خود را تا مقام پادشاهی بالا بکشد؛ این بدین معناست که در ایران مشروعیت اغلب با فرد پیروز بوده است (نراقی، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۷؛ رئوفت، ۱۳۸۰: ۱۶۷).

کسب مشروعیت بدین طریق سبب می‌شد تا شاهمهرگی در تاریخ ایران با ظهور مدعیان مختلف قدرت مترادف شود. پیامد چنین امری به خودی خود روشن بود: آشوب سیاسی، ناامنی اجتماعی، رکود و ناامنی اقتصادی، قتل و

غارت. بدین ترتیب می‌توان حدس زد که در تاریخ ایران مسأله جانشینی و پیامدهای برخاسته از آن تا چه اندازه می‌توانست جدی باشد. حکومت قاجاریه نیز به عنوان وارث حکومت های پیشین از این قاعده مستثنی نبود. از آنجا که در این دوره نیز کسب قدرت، مشروعیت بخش بود و چون اساساً قاعده ای منسجم برای جانشینی وجود نداشت پس از مرگ شاه، مدعیان گوناگونی از نقاط مختلف کشور ظهور می‌کردند و با ادعای جانشینی، روند استقرار قدرت ولیعهد قانونی و پادشاه جدید را با چالش روبرو می‌کردند. ظهور همزمان چندین مدعی سبب می‌شد تا ساختار سیاسی اغلب شکننده و لرزان باشد و شبیح بحران همواره سایه گستر آن باشد. در این شرایط مبهم سیاسی، نقش نهاد وزارت بسیار تعیین کننده بود. در دوره قاجاریه این نهاد به عنوان نیرویی مؤثر شاه را در رفع موانع جانشینی و غلبه بر مدعیان قدرت یاری می‌کرد و در عمل به ثبات نظام سیاسی کمک می‌نمود. اما از آنجا که فرهنگ سیاسی ایران مبتنی بر بی اعتمادی سیاسی بود (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۵۲ و ۱۶۹)، وزیران تاج بخش به سرعت مورد سوءظن و بدگمانی قرار می‌گرفتند. این بی اعتمادی که به نوشته سریع القلم ریشه در فرهنگ عشیره ای داشت (رک: سریع القلم، ۱۳۷۷: ۹۹-۸۶) این نگرانی را در شاهان قاجار پدید می‌آورد که همواره دستهایی درصدد توطئه علیه آنان هستند. بنابراین از نگاه شاهان قاجار، وزیران قاجاری چالشی در راه استمرار قدرت پادشاه بودند. در واقع میان احساس ناامنی و بی اعتمادی شاهان قاجار و افزایش قدرت نهاد وزارت رابطه مستقیمی برقرار بود؛ بدین معنی که هرچه قدرت این وزیران افزایش می‌یافت، بی اعتمادی شاه افزون‌تر و سوءظن و بدگمانی او نیز بیشتر می‌شد. این امر در نهایت منجر به حذف وزیران و بروز پدیده ای به نام وزیر کشی می‌شد.

بی‌اعتمادی سیاسی در فرهنگ سیاسی ایران

فرهنگ سیاسی ایران در طول تاریخ معرف این نکته است که دایره اعتماد میان افراد و به تبع آن نهادها، سازمان‌ها و مؤسسات، بسیار اندک و محدود بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۷۷، شماره ۱۳۵ : ۱۳۶، ۳۴). تاریخ پرتلاطم ایران همواره دارای جلوه‌های بارزی از بی‌اعتمادی، ترس، هیجان زدگی، تغییرپذیری، خشونت، ناامنی، افراط و تفریط بوده است که در مجموع فرهنگ سیاسی این کشور را شکل داده است و آثار خود را در کنش‌ها و حوزه‌ عمل‌کنشگرانش نشان داده است. در این میان بی‌اعتمادی سیاسی در تاریخ ایران حضور پایداری داشته، تبعات تاریخی آن به ویژه در حوزه سیاست نمود آشکارتری داشته است. فرهنگ سیاسی در واقع یک کل به هم پیوسته است که هر عنصری عناصر دیگر را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. به عنوان نمونه ناامنی و ترس موجب احساس بی‌اعتمادی می‌شود و بی‌اعتمادی نیز به نوبه خود موجب سوء ظن و بدگمانی شده و رفتار انسان را به سوی هیجان زدگی و خشونت سوق می‌دهد. بی‌اعتمادی ریشه‌ها و دلایل فراوان دارد که البته ارزیابی مفصل آن از حوصله این مقاله خارج است. بدون تردید چندپارگی‌های اجتماعی از دلایل ایجاد فرهنگ سیاسی بدبینی و بی‌اعتمادی بوده است و همواره آنرا تقویت کرده است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۶۶). نظریه پردازان حوزه روانشناسی اجتماعی با نگاهی روانشناختی بر این باورند که ریشه‌های بی‌اعتمادی جوامع را می‌توان در تاریخ سیاسی آنان جستجو کرد. جامعه‌ای که دارای تاریخ پرتلاطم، سختی‌های تکرار شونده و ناکامی‌های سیاسی باشد به وضعیت بی‌اعتمادی دچار می‌شود. زمانی که بی‌اعتمادی حاصل می‌شود، رفتار انسان‌ها ناپایدار، خشن و ستیزه جویانه می‌شود (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

نامنی نیز به عنوان یکی از ارکان شکل دهنده بی‌اعتمادی، یکی از وجوه پایدار فرهنگ سیاسی ایران بوده است. ادبیات شعری و داستانی ایران، روایتهای عامیانه، خودسانسوری و خاطرات بجامانده از گذشته نشان از عمق ناامنی و بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی ایران دارد. احساس ناامنی موجب می‌شد که فرد تصور کند که دیگران همواره در صدد توطئه علیه وی هستند. این امر سبب بی‌اعتمادی شده، حکومت را به یک مسابقه توطئه تبدیل می‌کرد (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۴۴۴-۴۴۳). یکی دیگر از دلایل بی‌اعتمادی فقدان یا ضعف قانون بوده است. به دلیل این نقیصه، در ایران معمولاً اراده فردی به جای قانون حکم می‌کرد و قانون تا حد زیادی وابسته به اراده فردی بود. حتی یک شحنه یا یک داروغه نیز مبنای تصمیم‌گیری، رأی شخصی خویش بود تا تعهد به قانون. بنابراین در شرایطی که قانون سهمی در تنظیم روابط میان افراد نداشت، اعتماد عمومی سلب می‌شد و هراس و بی‌اعتمادی بر فضای عمومی و اجتماعی کشور سایه می‌افکند. این بی‌اعتمادی و هراس البته به شکل شدیدتری در حوزه قدرت و سیاست انعکاس پیدا می‌کرد زیرا بودن در قدرت، هراس و بی‌اعتمادی را افزون‌تر می‌کرد. در ساختار قدرت ایران از یکسو شاه و از سوی دیگر نخبگان و اطرافیان شاه قرار داشتند. از آنجا که در این ساختار سیاسی شاه حاکمیتش را نه از راه چانه زنی، مذاکره، وفاق ملی، مشارکت گروهی و بهره‌گیری از اهرمهای قانونی، بلکه از طریق زور به دست آورده بود بنابراین قدرتش نیز مهار ناشدنی و فراتر از هر قانون بود. او از آنجا که قدرت و مشروعیتش را با زور به دست آورده بود، لاجرم از همان اهرم زور نیز برای حفظ آن استفاده می‌کرد. با این حال این گونه کسب قدرت به رای شاه مخاطراتی به همراه داشت؛ در کشوری که افرادش از خربندگی به امارت سیستان

می‌رسیدند، شاه همواره بیمناک بود که فرد دیگری با تکیه بر همان اهرم زور او را کنار زده، بر جایگاه او تکیه زند. بنابراین در شرایطی که قدرت شاه به وسیله قانون صیانت نمی‌شد، سوءظن و بی‌اعتمادی همواره جزئی از اندیشه سیاسی او بود. وی که حاشیه امنی برای خود احساس نمی‌کرد، مدام از اینکه دستهایی در صدد نابودی وی هستند، رنج می‌برد و همین امر سبب بی‌اعتمادی وی به نخبگان و افراد اطراف او می‌شد و در نهایت رفتار او را به سمت خشونت سوق می‌داد. زونیس در تحلیلی درست، بی‌اعتمادی را نتیجه شکننده بودن ساختار سیاسی و اجتماعی ایران و آن را مربوط به حافظه تاریخی ایرانیان می‌داند. او در تأیید کلام خود به بیتی از مولوی اشاره می‌کند که می‌گوید:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

(زونیس، ۱۳۸۷: ۳۷۳)

بشیریه با استناد به پژوهش غربی‌ها راجع به ایران می‌نویسد: ایرانیان معتقدند آدمیان طبعاً شرور و قدرت طلبند و آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۵۹). در فضای مبتنی بر بی‌اعتمادی و بدگمانی، ذهن فرد سریع‌تر از حالت معمول، تحریک و وادار به عمل می‌شود زیرا در چنین شرایطی، بیشتر هیجانات و عکس‌العمل‌های افراطی، رفتار فرد را شکل می‌دهند تا عقلانیت. در این حالت، گرایش رفتار انسانی به سمت خشونت و کنش‌های غیر عقلانی بسیار محتمل به نظر می‌رسد. در تاریخ ایران قتل‌ها و حذف‌های سیاسی و نیز کشته شدن بسیاری از نخبگان سیاسی و نظامی، قتل وزراء و حتی کشته شدن فرزندان برخی از پادشاهان به دستور پدرانشان نشان می‌دهد که ناامنی و بی‌اعتمادی تا چه اندازه بر فرهنگ سیاسی ایران چیرگی داشته است. تا به حال روشن

شد که بی‌اعتمادی سیاسی یکی از عناصر پایدار تاریخ ایران بوده است. این بی‌اعتمادی را می‌توان حتی با ضریب بالاتری در عصر قاجاریه مشاهده نمود. قتل بی‌رحمانه لطفعلی خان زند، انتقام‌گیری فوق‌تصور از مردم کرمان و نیز قتل برادران خویش توسط آقامحمدخان؛ کشتن و کور نمودن تعداد قابل ملاحظه‌ای از مخالفان حکومت توسط فتحعلی شاه و محمدشاه که در میان آنان برادران و عموهای این شاهان حضوری پایدار داشتند، نشانگر عمق بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی ایران است. انعکاس ظریف اما قابل تأمل این بی‌اعتمادی در آثار بجامانده قابل درک است. سرجان مالکم در روایتی دقیق معتقد است که در هنگام غذا خوردن شاه، همواره باید حکیم باشی حاضر باشد و «منشأ این احتیاط سوءظنی است که دائماً کسانی که به قهر و غلبه بر مردم مستولی شده‌اند، دارند» (مالکم، بی‌تا: ۲/ ۲۸۰). ژوبر سفیر ناپلئون با تعجب از وجود مقادیر قابل توجهی زهر در دربار شاهان قاجار برای حذف‌های سیاسی خبر می‌دهد (ژوبر، ۱۳۴۷: ۲۴۸). در زمان‌های بعد استفاده از این ماده سمی جای خود را به نوشیدنی کشنده ای موسوم به «قهوه قجری» داد که تداعی گر مرگ بود. این گونه حذف‌ها که بیانگر بی‌اعتمادی بود حتی می‌توانست تا سطح مقام نه‌چندان مطرحی مثل شربت باشی نیز تسری پیدا کند. به گزارش پولاک یک بار که برای ناصرالدین شاه رب انار آوردند شیشه شکسته‌ای به لثه‌های شاه چسبید. شاه که به سوء قصدی مظنون شده بود بلافاصله به قتل شربت باشی فرمان داد. تنها به سبب شفاعت دیگران، وی به سختی توانست از مجازات مرگ‌رهایی یابد (پولاک، ۱۳۶۸: ۹۹). بدین ترتیب می‌توان فهمید که گستره بی‌اعتمادی در سپهر سیاسی ایران تا چه اندازه بوده است. با این مقدمات

(اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۲۱-۱۹). او در ورود آقا محمد خان دروازه های شهر را تسلیم وی کرد و خانواده لطفعلی خان و خزانه اش را در اختیار خان قاجار قرار داد (جونز، ۱۳۵۳: ۶۸). بدیهی است که اقدام کلانتر در آواره کردن خان زند، راه ندادن وی به پایتخت، محبوس نمودن خانواده او و تسلیم پایتخت به آقامحمدخان، جدی ترین کمک به جانشینی خان قاجار بود و معادله قدرت را به سود وی تغییر داد. موفقیت های بعدی لطفعلی خان نیز نتوانست این معادله جدید را برهم بزند و کلانتر را متقاعد ننمود تا به سوی شهریار زند بازگردد. سپاهیان مشترک کلانتر و آقامحمدخان جنگ های متعددی علیه لطفعلی خان زند به راه انداختند. خان زند هرچند که موفقیت های غیر منتظره ای در این نبردها به دست آورد اما توان جنگی وی به تدریج رو به تحلیل رفت و پس از یک رشته جنگ های جسورانه سرانجام دستگیر شد و به قتل رسید (شعبانی، ۱۳۸۰: ۱۷۹-۱۷۷). بدین ترتیب با تدابیر کلانتر و جنگاوری آقامحمدخان، نظام سیاسی حاکم بر ایران متحول و نظم سیاسی جدیدی برقرار شد و به همین سبب است که سرجان مالکم در مورد نقش کلانتر در انتقال قدرت به آقامحمدخان به درستی معتقد است که «هیچ تدبیری بیش از وزارت حاجی ابراهیم که حقیقتاً شایسته این امر خطیر بود تقویت سلطنت وی نکرد» (مالکم، بی تا: ۲/ ۱۴۹). پس از برقراری حکومت قاجار، آقامحمدخان به پاس تلاش های کلانتر در فرآیند جانشینی قدرت، او را با لقب اعتماد الدوله به وزارت خویش منصوب کرد. کلانتر در زمان آقا محمدخان آنچنان نفوذ و احترامی داشت که «هیچ کار هر چند جزئی بود بی واسطه او نگذاشتی» (مالکم، بی تا: ۲/ ۱۶۲). با قتل آقا محمد خان در شوشی، کلانتر کفایت خود را در جریان جانشینی فتحعلی شاه به نمایش گذاشت. قتل وی سبب بروز بحران جانشینی در

این پژوهش می‌کوشد تا بازتاب این بی‌اعتمادی سیاسی را در نهاد وزارت و در ارتباط با وزیران مطرح قاجاری یعنی کلانتر، قائم مقام و امیرکبیر که در فرآیند جانشینی دخالت مستقیم داشتند مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

حاج ابراهیم خان کلانتر و مسئله جانشینی؛ بی‌اعتمادی سیاسی و قتل نخستین وزیر

نقش حاج ابراهیم خان کلانتر در مسئله جانشینی در دو سطح قابل بررسی است، یکی در جریان جانشینی آقامحمدخان و انتقال قدرت از زندیه به قاجاریه و دیگری در جانشینی فتحعلی شاه. حاج ابراهیم خان کلانتر فرزند حاج هاشم شیرازی بود. او منصب پدر که کدخدایی بعضی از محلات شیراز بود را پس از مرگ وی به دست آورد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۴۸-۱۴۷). کلانتر در چالش های جانشینی پس از مرگ کریم خان فعالانه ایفای نقش نمود و به سرعت ترقی مقام یافت. وی از طرفداران صادق خان و پس از قتل وی از طرفدار پسرش جعفر خان بود. (مالکم، بی تا: ۲/ ۸۹) جعفرخان به پاس خدماتش او را به عنوان کلانتر شیراز انتخاب کرد. کلانتر پس از کشته شدن جعفرخان، مقدمات به قدرت رسیدن لطفعلی خان زند را مهیا نمود. (شیرازی، ۱۳۶۵: ۸۰-۷۹). او در منازعات جانشینی قدرت که میان لطفعلی خان و آقامحمدخان در جریان بود در اقدامی جسورانه اما مخاطره آمیز به لطفعلی خان پشت کرد و از آقامحمدخان حمایت نمود. کلانتر زمانی که لطفعلی خان برای نبرد با آقامحمدخان از شیراز خارج شده بود دروازه های شهر را به روی او بست و او را به تختگاه زندیه راه نداد (مالکم، بی تا: ۲/ ۹۷-۹۶؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۳۳۴). کلانتر سپس به قاجاریان اعلام تابعیت نمود و به آقا محمد خان نامه نوشت و او را به شیراز دعوت کرد

کشور شد به گونه ای که «هر تنی سر به شوریدگی برآورد و هر سر به گریبانی، گردنکشی آغاز کرد» (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۰۷). بازماندگان خاندان های صفویه، زند و افشار و نیز سردارانی چون شقاقی به سودای سلطنت افتادند؛ لشکر خان قاجار از هم پاشیده شد و اغتشاشی عظیم در سپاه رخ داد و امرا و سرداران هر کدام به سویی رفتند (مالکم، بی تا: ۱۶۵ / ۲؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۸۵ / ۱). در این اوضاع ملتهب سیاسی حاج ابراهیم خان کلانتر بار دیگر در جهت تثبیت قاجاریه نقش آفرینی نمود. وی با اظهار وفاداری نسبت به ولیعهد، خطاب به لشکریان گفت: «اگر پادشاه نماند هم اینک ولیعهد دولت برجاست و به جانب تهران رهسپار آمد». (مالکم، بی تا: ۱۶۵ / ۲) او لشکریان باقیمانده را که پراکنده و بی سر و سامان بودند، سامان بخشید؛ حمایت برخی از نخبگان تأثیرگذار ایللی را به دست آورد و با تدارک قوای کافی به سوی تهران حرکت کرد؛ (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۸ / ۱؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۸۵ / ۱؛ سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۲۹) با این هدف که قبل از رسیدن ولیعهد به پایتخت، مقدمات جانشینی وی را فراهم کند. او ضمناً نامه ای نیز به ولیعهد نگاشت و او را به عزیمت هرچه سریعتر به تهران تشویق کرد (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۴۷). کلانتر در شش فرسخی تهران به حضور شاه رسید (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۳ / ۱) و نظر به خدماتش در اعلام وفاداری به ولیعهد و جلب حمایت نخبگان سیاسی و نظامی، نظم بخشیدن به سپاه، رهبری کردن بخشی از قوای آقامحمدخان به سوی تهران، از سوی فتحعلی شاه در مقام خویش ابقا شد. کلانتر همچنین با یاری نمودن فتحعلی شاه در سرکوب مدعیان جانشینی از جمله صادق خان شقاقی، محمدخان زند، نادر میرزا، یکی از بازماندگان خاندان صفوی به نام اسحق میرزا (واتسن، ۱۳۴۸: ۱۱۸) و نیز حسینعلی میرزا برادر شاه سهمی بزرگ در غلبه بر بحران های جانشینی و استقرار قدرت فتحعلی شاه داشت. قدرت نمایی کلانتر در جریان جانشینی به دلیل بی

اعتمادی موجود در فرهنگ سیاسی ایران به زودی شاه را نسبت به وی بدگمان کرد. خیانت حاج ابراهیم خان نسبت به لطفعلی خان و نفوذ سیاسی و اقتصادی وی و خاندانش در سراسر کشور، بی اعتمادی و ترس شاه را توجیه می کرد. تاریخ نگاران رسمی قاجار با گزارش کردن پاره ای از این روایات، هدف کلانتر را خیانت به مخدوم خویش و نابودی سلطنت فتحعلی شاه دانسته اند و از اقدام شاه در حذف کلانتر پشتیبانی کرده اند. اعتمادالسلطنه آورده است: با مرگ آقا محمد خان، کلانتر که از شوشی به تهران می آمد چون پنداشت که کار ایران باز به هرج و مرج کشیده خواهد شد بنابراین علی اکبر خان پسر میرزا تقی خان حکمران یزد را که در نزد آقامحمدخان گروگان بود، به نزد پدرش فرستاد. چون او به یزد رسید، تقی خان از اظهار انقیاد به شاه جدید خودداری کرد و بر عکس تمام حکام که به حضور شاه آمدند، از این کار خودداری کرد و این عمل، حمل بر طغیان شد و در نزد فتحعلیشاه این گونه وانمود شد که باعث این کار کلانتر است (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۳۰). به نوشته واتسن، اعتماد الدوله (کلانتر) در ایران دارای چنان قدرت و نفوذی در سراسر ایران شده بود که شاه سخن مخالفان کلانتر را که می گفتند او در صدد برانداختن پادشاه است، موجه می شمرد. برای حذف کلانتر از روایاتی منسوب به موسس سلسله قاجار نیز بهره گرفته شد؛ شایع شده بود که آقا محمد خان به برادرزاده خود توصیه کرده بود که نگذارد سر خاکستری حاج ابراهیم کلانتر را که به سرور اول خود خیانت کرده بود آسوده به خاک سپرده شود (واتسن، ۱۳۴۸: ۱۲۵). دشمنان کلانتر نیز از گوشه و کنار از وی بدگویی می کردند که کلانتر هر لحظه در فکر خیانت است. طرفداران میرزا شفیع مازندرانی، رقیب کلانتر، به ویژه به این قضیه دامن می زدند. گروهی از امیران مازندرانی که به میرزا شفیع ارادت داشتند از کار حاج ابراهیم خان در اطراف و جوانب شکایت

عرض‌های خلاف نمودند و جناب معزی‌الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۵۰-۱۴۹). فتحعلی شاه به علت نفوذ ریشه دار صدراعظم و خاندانش در ایران، بیم آن داشت که پایان بخشیدن به قدرت وی با موفقیت همراه نباشد زیرا حاج ابراهیم خان بستگان، پیوستگان، فرزندان، برادران و متعلقان فراوان داشت و بیم آن می‌رفت که «علیه سلطنت فتنه» کنند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۱۲-۱۱۰). از این رو مشاوران فتحعلی شاه و امنای دولت، اقدام هماهنگ در سراسر کشور را علیه خاندان کلانتر پیشنهاد نمودند و تصمیم گرفتند جملگی را در یک روز به «سیاست» رسانند (هدایت، ۱۳۸۰: ۹/ ۷۵۰۳-۷۵۰۲؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۴۹). بنابراین با اشاره شاه در اقدامی هماهنگ در یک روز معین صدراعظم و تمام منسوبان به وی که در ایالات منصب و نفوذی داشتند، بازداشت شدند (واتسن، ۱۳۴۸: ۱۲۶؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۳۳-۳۲؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۱۲-۱۱۰) و فتحعلی شاه صدراعظم را با کسانش «با بدترین زجر و شکنجه» در سال ۱۲۱۵ ه. ق به قتل رسانید (مکی، ۱۳۵۵: ۱۶؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۴۹) بدین ترتیب نخستین صدراعظم قارچایه که نقش مهمی در استقرار پادشاهی قاجار و جانشینی فتحعلی شاه داشت به دلیل بی‌اعتمادی سیاسی حاکم بر فرهنگ سیاسی ایران به قتل رسید.

مسأله جانشینی محمدشاه؛ بی‌اعتمادی سیاسی و قتل

قائم مقام فراهانی

با مرگ فتحعلی شاه جدی‌ترین چالش جانشینی حکومت قاجاریه به دلیل نبود قوانین منسجم جانشینی چهره نمود. محمدمیرزا هر چند پسر

می‌کردند و خاطر پادشاه را نبست به وی مکرر می‌کردند و نزد پادشاه معروض داشتند که کلانتر «با جماعتی بزرگ معاهده کرده و عزم جنایت و قصد خیانت دارد» (هدایت، ۱۳۸۰: ۹/ ۷۵۰۲).

ابعاد موضوع منحصر به ایران نماند و به مطبوعات غربی نیز سرایت کرد. در روزنامه ژرنال دپاری (Journal dopari) فرانسه نیز حاج ابراهیم خان کلانتر متهم شد که «خیال خیانت دارد» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۶) این امر بیانگر آن است که تمهیدات گسترده‌ای برای برکناری کلانتر از قدرت چیده شده بود.

تمام این روایت‌ها در فضایی جریان داشت که ذهن شاه آکنده از بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به وزیر خویش بود و این سوءظن و بی‌اعتمادی با خیانت کلانتر به مخدوم سابق خویش، لطفعلی خان تقویت شده بود. به هر صورت مجموع این عوامل سبب شد تا فتحعلیشاه به این نتیجه برسد که «اگر بیش از این در حمایت و رعایت این وزیر، استبداد رأی به خرج دهند هر آینه جان‌پناهی و ملک پادشاهی در سر این کار زوال خواهد پذیرفت» (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۳۲-۳۱). بنابراین «خاطر مبارک شاهی از وی مکرر و اتمام کارش در آن روزگار مقدر گردید» (هدایت، ۱۳۸۰: ۹/ ۷۵۰۲). خاوری شیرازی در روایتی منصفانه، قتل کلانتر را بیشتر نتیجه اتهامات و شایعات دیگران و نیز به دلیل ذهنیت ناشی از خیانت کلانتر به لطفعلی خان می‌داند. به نوشته وی: «نوشتجاتی چند به مهر حاجی مستمند ابراز شد که به نواب حسینقلی خان و برخی از امرای ایران نوشته بود که تحریک لوای فساد را سعی باشند و به ناخن مخالفت، چهر مخالفت را خراشند. علاوه بر این نوشتجات چند نفر از سرکردگان معتبر عراق و دارالمرز طبرستانات و غیره از قبیل آقاخان کتول و ایمانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی و چند نفر دیگر در خلوت خاص به خاک پای مبارک،

شنیدن خبر مرگ شاه، در تهران بر تخت سلطنت نشست و به نام خود سکه زد (فئودورکورف، ۱۳۷۲: ۱۷۵؛ سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۳۲). مدعی دیگر علی نقی میرزا رکن الدوله بود که در سفر شاه به اصفهان ملتزم رکاب وی شد و پس از مرگ شاه، ۲۰ تن از شاهزادگان که در رکاب فتحعلی شاه بودند از او تبعیت کردند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲ / ۹۲۱). مدعیان سطنت منحصر به عموهای ولیعهد نبودند. برخی منابع دست کم دو تن از برادران محمدمیرزا به نام های جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را مدعی جانشینی وی می‌دانستند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱ / ۶۳؛ سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۴۹-۴۸). ظل السلطان برادر تنی عباس میرزا که جانشینی را حق خویش می‌دانست، جدی‌ترین رقیب محمدمیرزا بود. وی جدا از تسلط بر تختگاه قاجاریه، حمایت بخش قابل توجهی از شاهزادگان، نخبگان ایل قاجار و نخبگان سیاسی و نظامی را با داشت (هدایت، ۱۳۶۳: ۶۲؛ اجلالی، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۰؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۲ / ۶۰۱). ادعای وی با پیوستن دو تن از برادرانش تقویت شد. رکن الدوله که ادعای جانشینی وی، قوت چندانی نداشت به برتری برادرش ظل السلطان گردن نهاد و جواهرات سلطنتی و بازوبند فتحعلیشاه موسوم به دریای نور را که مشروعیت بخش قدرت بود، تقدیم وی کرد (رضا قلی میرزا، ۱۳۶۱: ۶-۴؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۲۷: ۲۲۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۹ / ۸۱۳۱). او به همراه برادر دیگرش امام ویردی میرزا، لشکریان فتحعلیشاه را به ظل السلطان پیوند زد زیرا اطاعت از محمدمیرزا را برای خود ننگ و عار می‌شمرد (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۶۱). حتی سیمونیچ وزیرمختار روس و حامی محمدمیرزا، ظل السلطان را به خاطر رفتار کاملاً اشرافی و ایرانی‌اش از هر حیث برتر از محمدمیرزا می‌دانست (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۵۵). پشتوانه مدعی

ولیعهد ایران، عباس میرزا بود اما با وجود برادران عباس میرزا که خود را بیش از برادرزاده مستحق جانشینی می‌دانستند، چشم انداز جانشینی محمدمیرزا سخت تیره می‌نمود. در حالی که محمدمیرزا بخت چندانی برای تاج یابی نداشت، قائم مقام فراهانی علی رغم مشکلات متعدد با تکیه بر زمینه های قبلی، با صلابت و پشتکار، بخت شاه جوان را برای رسیدن به تاج و تخت را افزایش داد و عملاً او را به مقام شاهی برکشید. قائم مقام پسر میرزا عیسی ملقب به میرزای بزرگ بود که پس از مرگ پدر به مقام و منصب وی در دستگاه عباس میرزا رسید. با مرگ عباس میرزا و انتخاب محمدمیرزا به ولایتعهدی، فتحعلی شاه محمدمیرزا را به صاحب اختیاری آذربایجان فرستاد و ابوالقاسم قائم مقام را به وزارت خاص او و پیشکاری آذربایجان منصوب کرد (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۱۱۹-۱۱۷) اما هنوز چند ماه از اعزام ولیعهد و قائم مقام نگذشته بود که فتحعلیشاه مرد و پسران شاه به ادعای شاهی برخاستند. آنچه به ادعای آنان قوت می‌بخشید ولایتعهدی کوتاه مدت محمدمیرزا بود که مانع از تثبیت جانشینی وی شد. بنابراین با مرگ شاه، فرزندان فتحعلیشاه جانشینی برادرزاده را برناتفتند و چهار گوشه ایران به میدان خیزش مدعیان قدرت تبدیل شد. ایران علاوه بر محمدمیرزا صاحب چهار شاه دیگر به طور همزمان شد. در شمال ایران و به طور مشخص در مازندران، حکمران آنجا محمد قلی میرزا ملک آرا فرزند فتحعلی شاه و عموی محمدمیرزا ادعای شاهی کرد. او ارشد پسران فتحعلی شاه بود. عموی دیگر شاه یعنی حسینعلی میرزا حاکم شیراز و ملقب به فرمانفرما، با اطمینانی کامل که به زودی سراسر ایران تسلیم وی خواهد شد، در تختگاه زندیه پادشاهی خود را اعلام کرد. علیخان ظل السلطان نیز به محض

تعیین کننده بود، پشتوانه جانشینی محمدمیرزا قرار داد (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۱۸۹-۱۸۸؛ محمود، ۱۳۷۸: ۳۹۵/۱-۳۹۴). به همین خاطر بود که در سپاه محمدشاه وزرای مختار روس و انگلیس حضور داشتند و همین امر سبب تضعیف روحیه مخالفان شاه جدید می‌شد. قائم مقام پس از پاکسازی مخالفان خود و مدعیان احتمالی جانشینی از جمله خسرو میرزا و جهانگیر میرزا، قشون شاه را به سوی تهران حرکت داد. در بین راه به تدبیر قائم مقام و با نامه نگاری های وی، افراد بلندپایه نظامی و دیوانی و روسای ایلات و حکام ایالات به تدریج وفاداری خود را به شاه اعلام کردند و ظل السلطان در موضع ضعف قرار گرفت (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۶۳؛ هدایت، ۱۳۶۳: ۶۳؛ رضاقلی میرزا، ۱۳۶۱: ۳۱-۳۰). لشکریان ظل السلطان که تحت رهبری برادرش امام ویردی میرزا به نبرد محمدشاه اعزام شده بودند، با تلاش قائم مقام به اردوی شاه ملحق شدند و ظل السلطان قبل از رسیدن قوای محمدشاه به تهران به تدبیر قائم مقام و توسط محمدباقرخان، بیگلربیگی تهران دستگیر و زندانی شد (عضد الدوله، ۱۳۲۸: ۵۵) و اردوی شاه در حالی که به ۶۰ هزار نفر بالغ شده بود در شعبان ۱۲۵۰ هـ ق فاتحانه وارد تختگاه شد (اجلالی، ۱۳۷۲: ۳۱؛ سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۶۹). قائم مقام پس از انجام مراسم تاجگذاری برای شاه، تلاش‌هایش را برای سرکوب مدعیان سلطنت آغاز نمود. وی با نامه نگاری، محمد قلی میرزا ملک آرا حکمران مناطق شمالی را به تهران کشاند اما اجازه بازگشت به وی داده نشد (سپهر، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۶۴؛ شیبانی، ۱۳۶۶: ۷۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/ ۸۱۵۴). او سپس با اعزام سپاهیان متوجه حسینعلی میرزا حکمران مناطق جنوب شد که به همراهی برادر جاه طلبش حسنعلی میرزا شکوفاترین مناطق اقتصادی

دیگر حسینعلی میرزا ثروتمند ایالت فارس بود که ۳۸ سال متوالی حاکم آنجا بود (رضا قلی میرزا، ۱۳۶۱: ۷۳۴). او همچنین از همراهی برادر جاه طلبش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، حکمران کرمان نیز سود می‌برد. حسینعلی میرزا همچنین امیدوار بود که بتواند از نفوذ و قدرت انگلستان نیز در راه جانشینی خود بهره گیرد (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۴۴). اما بخت مسلم محمدمیرزا برای جانشینی استفاده از کفایت و درایت وزیرش قائم مقام بود. در این اوضاع ملتهب سیاسی و در شرایطی که نزدیک بود ایران به هرج و مرج پس از نادر مبتلا شود، قائم مقام در برتخت نشانیدن محمدمیرزا کفایت مخصوص به خرج داد (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۳). تلاشهای قائم مقام برای تثبیت جایگاه محمدمیرزا از خراسان و پس از مرگ عباس میرزا شروع شده بود. او که نقش مهمی در ولایتعهدی محمد میرزا داشت، همراه وی به تبریز گسیل شد. هنوز چند ماه از استقرار ولیعهد در تبریز نگذشته بود که خبر مرگ فتحعلی شاه به تبریز رسید. قائم مقام خبر مرگ شاه را محرمانه نگه داشت و قبل از انتشار خبر به نظم سپاه پرداخت و محمد خان زنگنه را که با عثمانی در سرحدات به منازعه مشغول بود به تبریز احضار کرد (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۱۲۷). او سپس محمدمیرزا را در ۷ رجب سال ۱۲۵۰ / ۱۸۳۴ م. بر تخت سلطنت جلوس داد و به تهیه مقدمات سفر به تهران پرداخت (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۱۲۸؛ ساسانی، ۱۳۳۸: ۲/ ۴۹). قائم مقام برای رفع مشکلات مالی، از سرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس در ایران مساعدت مالی گرفت. او همچنین از عهدنامه های بین المللی و به طور مشخص عهدنامه ترکمانچای و موافقت نامه روس و انگلیس بر سر جانشینی محمدمیرزا به نحو مؤثری استفاده کرد و حمایت خارجی را که بسیار

یک سال از پادشاهی محمدشاه نگذشته بود جان باخت. در مجموع، عوامل سقوط قائم مقام که می‌توان آن‌ها را عوامل تشدید کننده بی‌اعتمادی شاه دانست عبارت بود از:

خصوصیات شخصیتی قائم مقام که سبب سوء ظن شاه می‌شد.

۱- رفتارها و اعمال تحریک کننده صدر اعظم که اقتدار شاهانه را نادیده می‌گرفت.

۲- تلاش‌های نخبگان و دیوانیان در شایعه پراکنی علیه قائم مقام.

۳- دست داشتن عناصر خارجی.

۴- فرهنگ سیاسی ایران که مبتنی بر بی‌اعتمادی بود و شاه را متقاعد می‌کرد صدر اعظم در اندیشه سقوط وی است.

آن گونه که از منابع بر می‌آید و پاره‌ای از مورخان بر آن اتفاق نظر دارند، قائم مقام از لحاظ شخصیتی، فردی لجوج، زود خشم، خودپسند، مستبد، بلند پرواز، مغرور و سنگدل بود که برای پیشبرد مقاصد خود از کشتن و کور کردن مخالفان و پیمان شکستن و وعده دروغین دادن و فریب دیگران ابایی نداشت. نوایی به درستی معتقد است که خصوصیات شخصیتی قائم مقام موجب شده بود که وی در میان طبقات مردم محبوبیتی در خور نداشته باشد بلکه همواره محسود و مبعوض درباریان و مورد سوء ظن محمدشاه باشد. چنین بود که وقتی به صدارت رسید، دشمنان داخلی و عوامل خارجی به شکست او کمر بستند و او را متهم کردند که کلیه کارها را قبضه کرده است و به هیچ کس حتی به شاه اجازه دخالت در هیچ کاری نمی‌دهد. آنان هدف قائم مقام را انقراض قاجاریه و انتقال سلطنت به پسرش محمد می‌دانستند (در این مورد نک: سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۴۷؛ فئودرکورف، ۱۳۷۲: ۲۲۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۲۲۲/۹؛ دوکوتزبوئه، ۱۳۶۵: ۱۵۹ و نوایی، ۱۳۶۹: ۳۳۶/۲). گذشته از ویژگیهای شخصیتی، اعمال محدود

ایران را در کنترل خود داشتند و همین امر داعیه‌های جانشینی آنان را قوت می‌بخشید؛ به گونه‌ای که به نوشته کورف شاه هنوز به طور قطعی مطمئن نبود که آیا حکومتش پابرجا می‌ماند یا نه (فئودورکورف، ۱۳۷۲: ۲۲۰) اما قائم مقام به سرعت سپاهیان شاه را به سرکردگی فیروز میرزا برادر شاه و معتمد الدوله منوچهر خان گرجی که با قائم مقام صمیمیت داشت (رضا قلی میرزا، ۱۳۶۱: ۳۱) را به نبرد در مناطق جنوب فرستاد و آنان در چندین مرحله موفق شدند تا قوای عموهای شاه را شکست داده، آنان را دستگیر کنند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۶۳/۱). اسارت و انتقال خفت بار این دو نفر به تهران، پادشاهی را بر محمد شاه مسلم نمود. امین الدوله در مورد نقش قائم مقام در جانشینی محمدشاه معتقد است که افکار قائم مقام اسباب ولایت عهدی و پادشاهی وی را فراهم آورد (امین الدوله، ۱۳۵۵: ۷). به عقیده اعتماد السلطنه «سبب اعظم سلطنت آقا محمدشاه غازی مرحوم قائم مقام بود که اگر مسامحه در کار می‌کرد با آنهمه مدعیان، کار سلطنت به قسم دیگر می‌گذشت ولی... تدبیرات وافیه او و جد و جهد زیاد باعث نضج و قوام آن سلطنت شد و هر یک از فتنه جویان بزرگ را به طوری دفع داد» (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۱۲۹). بدین ترتیب به تدبیر قائم مقام، محمدشاه نه تنها موفق شد مدعیان جانشینی را کنار بزند بلکه موفق شد تا حد زیادی بر بحرانهای ناشی از مسأله جانشینی نیز غلبه و قدرت خویش را مستحکم کند. به نظر می‌رسد اگر تلاش‌های او نبود محمدشاه به تاج و تخت ایران نمی‌رسید (مکی، ۱۳۵۵: ۱۸). اما قائم مقام نیز نتوانست مدت زیادی بر مسند قدرت باقی بماند. او دومین صدر اعظمی بود که به دلیل مسأله جانشینی و مسائل مرتبط با آن و نیز به خاطر بی‌اعتمادی شاه، در حالی که هنوز

کننده و رفتارهای تحریک کننده و سوء ظن برانگیز قائم مقام نیز به گونه ای بود که موجبات بی اعتمادی شاه را فراهم می کرد. قائم مقام که در صدد اعتبار بخشیدن به نهاد وزارت و مستقل نمودن آن از نهاد سلطنت بود، معتقد بود که قدرت شاه و نهاد سلطنت باید محدود شود (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۰). او شاه را از دخالت در امور مالی، عزل و نصب‌ها و تغییر مناصب برحذر می داشت (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷، ۱۳۶؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۹/ ۲۲۲-۲۲۱). صدراعظم همچنین بر رفتار و کردار شاه نظارت دقیقی اعمال می کرد که مغایر اقتدار شاهانه در آن زمان بود. او شاه را تقریباً منزوی کرده بود و نقش قیم و پدرخوانده را برای وی ایفا می نمود. به عقیده سیمونیچ قائم مقام دمی از شاه جدا نمی شد و همیشه او را در حال انزوا و احتیاج کامل نگه می داشت (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۴۷). آدمیت نیز رابطه بین قائم مقام و محمدشاه را «تحکم آمیز» و «خشک» می داند (آدمیت، ۲۵۳۵: ۶۵۷). به نوشته صدرالتواریخ قائم مقام در ایام صدارتش تند می رفت و چون خود را «مؤسس این سلطنت» می دانست احکام را به دلخواه خود صادر می کرد و می خواست که سلطان به دلخواه خود، تغییری در مناصب افراد ندهد (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۶). کورف معتقد است قائم مقام بر شاه ایران به گونه ای مستبدانه حکومت می کرد. او برای شاه یک خدمتگزار نبود بلکه یک قیم واقعی و یک آقا بالا سر بود (فئودورکورف، ۱۳۷۲: ۲۲۱). گزارش کورف از سوی منابع دیگر هم تأیید می شود. به گزارش روضه الصفا زمانی که شاه در تهران و همسرش هنوز در تبریز بود، قائم مقام با تصمیم شاه مبنی بر ارسال هزار سکه طلا به عنوان هدیه برای همسرش مخالفت کرد و شاه را وادار به عقب نشینی نمود. از سوی دیگر شاه جوان یک روز دو سکه طلا به یک گدا صدقه داد و قائم مقام روز بعد این مقدار را از هزینه ای که برای نهاد سلطنت اختصاص داده بودند کسر کرد؛ «شاه حتی جرأت نکرد کلمه ای

اعتراض کند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۹/ ۲۲۲-۲۲۱) به نوشته رضاقلی میرزا، قائم مقام چنان امور را با اقتدار اداره می کرد که «احدی بدون اذن وی قدرت رفتن به خدمت محمدشاه را نداشته و محمدشاه بدون اذن او دیناری به کسی نداده» (رضاقلی میرزا، ۱۳۶۱: ۳۲-۳۱). طبیعی بود که چنین محدودیت‌های بی سابقه و رفتارهای تحریک آمیزی بر شاه نمی توانست از دیدگاه وی خوشبینانه تلقی شود و ناگزیر بر سرنوشت قائم مقام سخت تأثیر می نهاد. در حالی که شاه از محدودیت قدرت خود و رفتارهای قائم مقام ناراضی بود، شایعات و سخن پراکنی های رجال سیاسی و شخصیت‌های دیوانی بر نارضایتی و نگرانی شاه از صدراعظم می افزود. واقعیت آن است که قائم مقام به واسطه رفتار و اعمال خویش در میان دیوانیان نامحبوب بود؛ هنوز یکسالی از انتصاب او به صدارت نگذشته بود که وی آماج حمله رقیبان به خصوص آصف الدوله و حاجی میرزا آقاسی قرار گرفت (امانت، ۱۳۸۵: ۷۴). از سوی دیگر چون قائم مقام دست عموهای شاه را از سلطنت کوتاه کرده بود و حتی بعضی از آنان به توصیه وی کور شده بودند، به این جهت قائم مقام مورد غضب تمام فرزندان فتحعلی شاه واقع شده بود و مرتباً از او بدگویی می کردند (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۱۴۹-۱۴۸). مخالفان قائم مقام همچنین وی را به بی‌اعتنایی نسبت به شاه و خیانت به سلطنت متهم می کردند اعضای این گروه دیر آمدن قائم مقام را که به دلیل تراکم امور لشکری و کشوری بود، دلیل بی‌اعتنایی صدراعظم به شاه می دانستند و آن را نشانه سوء قصد صدراعظم به مقام سلطنت جلوه می دادند. آنان به شاه چنین القاء کردند که قائم مقام بدون اطلاع شما حکام کشوری و صاحب منصبان لشکری را عزل و نصب می کند. همچنین عنوان می کردند که وی خیال سلطنت دارد و سکه های اشرفی را بدین مضمون زده است: (شاهنشاه انبیاء محمد) و مرادش از محمد فرزند خود «میرزا محمد» است که می خواهد او را به

فئودور کورف، ۱۳۷۲: ۲۲۱). شاه نیز با توجه به هراسی که از صدر اعظم داشت، این شایعات را موجه تفسیر می‌کرد. هراس و بی اعتمادی شاه نسبت به صدراعظم با مسموم سازی فضا توسط نمایندگان کشورهای روس و انگلیس که قائم مقام به هیچ یک از آنان اجازه دخالت در مسائل ایران را نمی‌داد، شدت یافت. آدمیت می‌نویسد: نمایندگان سیاسی روس و انگلیس هر دو از تمرکز یافتن قدرت حکومت در دست صدراعظم ناخرسند بودند و به طور مستقیم و غیرمستقیم در ذهن شاه تلقین می‌کردند که زمام امور را خود در دست بگیرد و در هر امری از رأی قائم مقام پیروی ننماید (آدمیت، ۱۳۴۴: ۱۸۲). کمپبل وزیر مختار انگلیس، قائم مقام را عامل سلب اختیارات شاه و افزایش دهنده نفوذ روس می‌دانست. او صراحتاً یادآور شده است که قائم مقام قصد داشته شاه را بکشد و فرد دیگری را به تخت سلطنت بنشانند (آدمیت، ۱۳۴۴: ۱۷۷-۱۷۶). کمپبل زمانی که قائم مقام از سوی محمدشاه بازداشت شده بود نزد شاه رفت و از زبان مردم به شاه گفت که قاطبه مردم نگران هستند مبدا قائم مقام دوباره سر کار بیاید. آنگاه از شاه خواست که تدبیری برای جلوگیری از بازگشت قائم مقام به قدرت بیاندیشد. دالگورگی سفیر روسیه در تهران نیز در یادداشت‌هایش، خود را مسبب قتل قائم مقام دانسته، می‌گوید که قائم مقام گفته است که محمدشاه لایق سلطنت نیست و باید از همسایه جنوبی کمک خواست و او را خلع و از بزرگان زندیه و یا شاهزادگان قاجار کسی را به جای وی نشانند. سفیر روس می‌گوید من خبر را به محمدشاه رساندم. به نوشته مستوفی (طبق مندرجات کتاب دالگورگی) دست‌های خارجی و به طور مشخص سفیر روس، در قتل قائم مقام دخالت داشته است؛ زیرا سفیر روس این گونه تبلیغ می‌کرد که قائم مقام در صدد عزل شاه و انتخاب یکی از شاهزادگان به سلطنت است. (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۵-۶۴) نقش روس‌ها در سرنوشت قائم مقام

سلطنت بردارد (ساسانی، ۱۳۳۸: ۲/ ۵۴). چنین شایعات و گزارش‌هایی وقتی با خصوصیات و اعمال و رفتار قائم مقام متقارن می‌شد و در پهنه فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایران مطرح می‌شد، ذهن شاه را نسبت به وزیرش به شدت مشوش می‌کرد و وی را در یک وضعیت ناامن قرار می‌داد. در چنین شرایطی بود که قائم مقام گرفتار خشم شاه شد زیرا محمدشاه به این نتیجه رسیده بود که صدر اعظم در صدد حذف وی است. نظیر این نتیجه‌گیری در آثار اکثر مورخان به چشم می‌خورد و در واقع تاریخ نگاری قاجاری متأثر از این دیدگاه درباری است که قائم مقام خائن به سلطنت و در صدد برداشتن شاه و انقراض قاجاریه بوده است. به گزارش جهانگیر میرزا، قائم مقام چند روز قبل از مرگ خویش خواست که اسباب شاهی ظل السلطان و کنار زدن محمدشاه را فراهم کند (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۲۳۸-۲۳۷). روضه الصفا مدعی است که قائم مقام حتی در عهد فتحعلیشاه نسبت به مخدوم خویش وفادار نبوده است به همین خاطر فتحعلیشاه بعد از ولایتعهدی محمد میرزا، به قائم مقام هشدار داد: «بدان که در مشیت الهی سلطنت تو و اولاد تو نگذاشته است و تا به حال در هیچ تاریخی نخوانده‌ایم که از فراهانی سلطانی برخاسته باشد» (هدایت، ۱۳۸۰: ۹/ ۸۰۵۶) طبیعی است که این روایت که به صورتی پیشگویانه از زبان فتحعلی شاه مطرح شده است بیشتر تحت تأثیر قتل قائم مقام و برای توجیه آن تنظیم شده است. به روایت خاوری شیرازی «میرزا ابوالقاسم قائم مقام از قراری که محقق آمد، با نواب ظل السلطان در جزو داستان طغیان چیده بود، بالاخره پس از مدت شش ماه وزارت سر را در این خیال بیهوده بدرود نمود». (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲/ ۹۳۸). کورف نیز می‌نویسد خیلی‌ها بر طبق دلایلی که در اختیار داشتند ظنین شده بودند که قائم مقام قصد دارد سلسله شاهی فتحعلی شاه را سرنگون کرده، خود بر تخت بنشیند

همه از این خبر خوشحال شدند (فئودورکورف، ۱۳۷۲: ۲۶۶). این بی‌تفاوتی و رضایتمندی جامعه نسبت به قتل قائم مقام، دستمایه تألیفاتی چون «جامعه‌شناسی نخبه‌گشی» شده است. سریع‌القلم حذف قائم مقام را نتیجه فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سلطنت می‌داند که مخالف عقلانیت، تحول، رفرم و خواستار چاکری، انطباق فرد و سرکوب‌اندیشه بود (سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۸۹). شاید اعتمادالسلطنه منصفانه‌ترین قضاوت را برخلاف شیوه معمول تاریخ‌نگاری درباری در مورد قائم مقام ارائه کرده است. او می‌نویسد: «هر یک از صدور که به بلیتی رسیدند، جهاتی عمده داشتند و جهت عمده بعضی خیانت به سلطنت بوده است ولی قائم مقام قصد خیانت نداشت ولی اقوال و افعال و بی‌اعتنایی و اهمال و درشتی‌ها و تند‌ها و جسارت‌ها، از او ناشی شد که نازل منزل خیانت بود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ۱۴۰). آنچه مسلم است این است که قائم مقام به خاطر اتهامی که هیچ‌گاه آنرا عملی نکرد و هیچوقت هم به اثبات نرسید به قتل رسید.

مسئله جانشینی ناصرالدین شاه؛ بی‌اعتمادی سیاسی و قتل امیرکبیر

با مرگ محمد شاه در سال ۱۲۶۴ ه. ق بحران جانشینی و پیامدهای برخاسته از آن مجدداً خود را نشان داد. در نبود قوانین جانشینی، هرج و مرج سراسر کشور را فرا گرفت و سایه بحران در فضای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور بار دیگر پدیدار شد. در چنین شرایطی بود که میرزا تقی خان امیرکبیر که از طبقات فرودست جامعه ایرانی بود و به یمن تحرک طبقاتی در ایران (زونیس، ۱۳۸۷: ۲۲۰-۲۱۹) به سرعت ترقی مقام یافته بود، توانست نقش مؤثری در فرآیند جانشینی ایفا نماید. با انتشار خبر مرگ محمدشاه، جاده‌ها از هر سمت

آنچنان برجسته بود که شاه برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی قائم مقام از سفیر روس نظر خواهی کرد (سیمونیچ، ۱۳۵۳: ۹۰). تمام عوامل پیش‌گفته هر کدام به نحوی سوء ظن و بدگمانی شاه را افزایش می‌داد و در مجموع محمدشاه را نسبت به وزیر خویش بیمناک کرد به ویژه اینکه هنوز پسران فتحعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند و شاه از اندیشه‌های قائم مقام در باب آنان نگران بود که مبادا خللی در ملک اندازند (سپهر، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۴۷). هر چه زمان می‌گذشت بر شدت تبلیغات و حمله مخالفان علیه قائم مقام افزوده می‌شد، آنان به شاه گفتند که قائم مقام وزارتخانه‌های مختلف را به اولاد و کسانش داده است و همه را در دست خود گرفته، قشون را ایجاد کرده خود و پدرش می‌داند. اعمام شما، مدعیان سلطنت را با خود همراه نموده، سرکشان مملکت را از میان برداشته و تنها چیزی که در دست قدرت او نیست، دربار است که آن را هم به دست خواهد گرفت. این گروه همچنین به شاه گفتند: «در این صورت چه مانعی دارد که شبی به رئیس قراولان امر کند شما را دستگیر نموده، خود مالک تخت و تاج گردد در این صورت جز اعدام وی برای حفظ تاج و تخت چاره‌ای نخواهد بود» (ساسانی، ۱۳۳۸: ۵۶۷-۵۵). بدین ترتیب محمدشاه تصمیم گرفت تا با کشتن صدراعظم به تمام احتمالات در مورد وی خاتمه دهد. تصمیم شاه به زودی عملی شد؛ قائم مقام به دستور وی از مناصبش برکنار و زندانی شد و بزودی به دستور شاه به قتل رسید. قتل قائم مقام و وزرای قبل و بعد از وی نشان می‌داد که در سیستم اقتدارگرا، فرد همان‌گونه که در نتیجه اراده حاکم مقتدر و مطلق به قدرت می‌رسید با اراده و تصمیم وی نیز حذف می‌شد و طبعاً هیچ گروه اجتماعی نیز در صدد حفظ و حفاظت از وی بر نمی‌آمد. به نوشته کورف خبر زندانی شدن و مرگ قائم مقام به زودی در تمام ایران پراکنده شد و بنا بر گزارش‌ها

جان خود بیمناک بود، جرأت نکرد که حتی به بالین شاه بیاید. کودتاگران به رهبری مهدعلیا به تعقیب صدراعظم قانونی کشور پرداختند و آقاسی به زحمت توانست خود را به حرم عبدالعظیم برساند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۳۹-۹۳۲؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۷). مهدعلیا که با مرگ شاه در حقیقت نایب السلطنه شده بود، با ارسال پیکی به تبریز خبر وفات شاه را به سرعت به ولیعهد رساند؛ (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۶۳) خبری که موجب تشویش و نگرانی شدید ولیعهد شد. در آن موقع میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی در تبریز پیشکار ناصرالدین میرزا بود و میرزا تقی خان، وزیر نظام بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۴-۲۰۳). ناصر الدین میرزا فوراً نصیر الملک را احضار کرد و ضمن اعلام این خبر، در مورد مشکلات پیش رو و مبارزه با مدعیان مختلف از وی نظرخواست اما اضطراب چنان وی را فرا گرفته بود که خیال ناصرالدین شاه نیز به شدت مضطرب شد. این امر شرایط را برای درخشش سیاسی امیرکبیر مهیا کرد. ولیعهد که در آن زمان بیش از شانزده سال نداشت و فاقد تجربه کافی برای چنین پیشامدهایی بود، میرزا تقی خان را احضار و در مورد مشکلات پیش رو از او چاره جویی نمود. بنا بر گزارش برخی منابع ناصرالدین میرزا، از بابت مدعیان مختلف قدرت نگران بود و مرتب اسامی آنان را تکرار می کرد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۶). با این حال میرزا تقی خان تمام مشکلات رویارو را ناچیز دانست و شاه را به پایداری و ثبات در برابر مشکلات فرا خواند. او از «تایید الهی» در مورد سلطنت ناصرالدین شاه سخن گفت و شاه را متوجه مسئولیت سنگین خویش نمود و گفت شاهنشاه ایران «نباید در فراهم نمودن نقود یا نظم ثغور و حدود در ماند و رفع اشرار و امنیت بلاد و امصار را به چیزی شمارد. اگر عرایض این خانه زاد را گوش فرا دهید و به قبول تلقی فرمایید این چاکر در

کمین گاه دزدان گردید و در واقع ارتباط پایتخت با خارج غیرممکن شد؛ سکنه چندین شهر فرصت به دست آوردند و حکام جفا پیشه خویش را به قتل رساندند؛ اصفهان هماهنگ با شیراز و کرمان صحنه تجاوزات غیر قانونی گشت؛ در شهر یزد اغتشاش برپا شد و حاکم یزد در محاصره آشوبگران قرار گرفت و تجار و بازرگانان رفته رفته از ترک کشور سخن می گفتند (واتسن، ۱۳۴۸، ۳۳۷-۳۳۵). مملکت فارس دستخوش انقلاب شد، اهالی شیراز بر حسین خان نظام الدوله و سربازانش شوریدند و اشرار و اوباش هنگامه طلب سر به شورش بر داشتند (خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۹؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/ ۸۴۰۹-۸۰۴۸). کرمان، گلپایگان و خوانسار صحنه ناامنی، درگیری و شورش شد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۴۱-۴۰ و ۸۹-۸۸)؛ اهالی بروجرد بر جمشیدخان ماکویی قیام کردند و او را «با ذلت و خواری» بیرون کردند؛ مردم کرمانشاه بر محبعلی خان ماکویی شوریدند و او منهزماً به سوی آذربایجان گریخت (خورموجی، ۱۳۴۴: ۴۳). شهر قزوین نیز درگیر فتنه شورشیان شد، مشکل زمانی پیچیده تر شد که سیف الملوک فرزند ظل السلطان نیز از حبس قزوین گریخت و ایلات قزوین به وی پیوستند (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/ ۸۳۹۶). او «خود را پادشاه نافذ فرمان انگاشت و فرامین ملوکانه به اطراف نگاشت» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۹). ناآرامی و شرارت موجب افزایش قیمت اجناس و گرانی شد (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۵). از سوی دیگر پاره ای از ایلات نیز از دادن مالیات خودداری کردند؛ (امیر معزی، ۱۳۸۴: ۲۹۷) و در مجموع کشور در شرایط بحران قرار گرفت. تهران نیز در التهاب سیاسی به سر می برد. حاج میرزا آقاسی پس از تلاشی نافرجام برای نایب السلطنه نمودن عباس میرزا ملک آرا، برادر نه ساله ناصرالدین میرزا، با کودتایی از جانب مخالفان خود روبرو شد. او که از

های سفر، نیاز به پول داشت. میرزا تقی خان با مشاهده درماندگی ولیعهد، از او درخواست اختیارات فوق العاده نمود. او صراحتاً از شاه خواست تا دستخطی با این مضمون که «سند تقی سند من است» صادر کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۶). این امر دست میرزا تقی خان را برای مقابله با مشکلات باز نمود. او توانست هزینه های سفر را از منابع داخلی و خارجی تامین نماید (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۶۹-۹۶۸؛ امیر معزی، ۱۳۸۴: ۲۶۲). وزیرنظام همچنین تدابیر لازم را برای امنیت آذربایجان در مدت غیبت شاه انجام داد و حکامی را که در وفاداری آنان تردید وجود داشت، برکنار کرد (مکی، ۱۳۵۵: ۷۰). شاه نیز به پاس خدمات میرزا تقی خان در تهیه و تدارک سفر، منصب و لقب امیرنظامی که تا زمان حیات محمد خان زنگنه به وی اختصاص داشت، به امیرکبیر اعطا کرد و بدین ترتیب رتبه او از «وزیرنظامی» به «امیرنظامی» ترفیع یافت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۷؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۶۴).

با اشاره میرزا تقی خان اردوی شاه در نوزدهم شوال ۱۲۶۴ ه. ق با ۲۴ عراده توپ جلو و قلعه کوب و ده هزار سواره و پیاده عازم پایتخت شد. گزارش‌هایی از شدت عمل و خشونت امیرکبیر در راه تبریز به تهران به منظور انتظام اردو ذکر شده است (امیر معزی، ۱۳۸۴: ۲۶۹-۲۶۴). در مسیر تبریز به تهران با درایت میرزا تقی خان نخبگان سیاسی و نظامی از هر طرف به اردوی شاه پیوستند (امیر معزی، ۱۳۸۴: ۲۶۳؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۴۴-۴۳). شاه پس از شش هفته مسافرت، فاتحانه وارد پایتخت شد. مراسم تاج گذاری توسط امیرکبیر به سرعت انجام شد و شاه در شب شنبه ۲۲ ذی قعدة بر تخت پادشاهی در تهران جلوس کرد. امیرکبیر هم به پاس کفایت و کاردانی خویش در فرآیند جانشینی به سمت اتابگی و صدارت عظمی منصوب گردید و لقب ماندگار

ظل مراحم شاهنشاهی، تمام مشکلات را حل نموده، معضلات امور را فیصل می‌دهیم» (امیر معزی، ۱۳۸۴: ۲۶۲). او همچنین از تدارک قشون برای حرکت به سمت تهران سخن راند و گفت «فردا افواج آذربایجان را تا قبل از انتشار این خبر حاضر کرده، قورخانه و توپ خانه را مهیا خواهیم ساخت و فوراً به طرف تهران روانه خواهیم شد و در بین راه پیاده و سواره و سایر عساکر به ما ملحق خواهند شد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۵). امیرکبیر سپس مقدمات جلوس ناصرالدین میرزا را در تبریز فراهم کرد و در ۱۴ شوال ۱۲۶۴ ه. ق ولیعهد را در تبریز به تخت سلطنت نشاند و از کنسول های خارجی برای شرکت در مراسم تاج گذاری دعوت به عمل آورد (مکی، ۱۳۵۵: ۷۰). آنچه در این اثنا شاه را تحت فشار قرار می‌داد، درخواست سفرای روس و انگلیس بود. این دو کشور هر چند از جانشینی ناصرالدین شاه حمایت می‌کردند و حمایت آنان از قضا بسیار تعیین کننده بود اما معتقد بودند شاه ولو با ۱۰۰ تن غلام رکابی باید هر چه سریعتر به سمت تهران حرکت کند. درخواست این کشورها برای برداشتن فشارها و تعهدات از دوش سفارتخانه های دولت های متبوع در تهران بود که در نتیجه فقدان حضور شاه در تهران و تلاطم و هرج و مرج سیاسی بر دوش آن‌ها سنگینی می‌کرد. با این حال میرزا تقی خان در فقدان پول و سپاه، این اقدام را مخاطره آمیز دانست. شاه نیز با پیش بینی خطرات این سفر تصمیم گرفت تا با سپاهیان مجهز به سمت پایتخت حرکت کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۶۳). ضروری ترین اقدام برای سفر به تهران تهیه منابع مالی آن بود. زیرا سیاست عمدی آقاسی این بود که پول به آذربایجان نرساند و این امر ثروتمندترین ایالت ایران را در مضیقه مالی شدید قرار داده بود. وانگهی تدارک و بسیج نیرو، پرداخت مواجب به سربازان، تهیه آذوقه و سایر خرج

است (مکی، ۱۳۵۵: ۳۶۱-۳۶۰ و ۲۲۷-۲۳۲). رفتارهایی که مغایر اقتدار شاهانه بود. وی در یکی از نامه‌های خود آشکارا شاه را به «گریختن» از کار، «طفره» رفتن، «امروز و فردا کردن» و «هرزگی» متهم کرد و هشدار داد که با این کاستی‌ها «حکماً نمی‌توان سلطنت کرد» (آل داود، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۱، نامه ش ۱۰۸). لیدی شیل نیز معتقد است که امیرکبیر مقام و منزلت شاه را به حدی تنزل داد که حتی گاهی او را تحقیر می‌کرد و از او با عنوان این «این پسر» یاد می‌کرد (شیل، ۱۳۶۲: ۲۲۲). امیرکبیر همچنین در ادامه اصلاحات مالی خود محدودیت‌های مالی بی‌سابقه‌ای را بر شاه اعمال می‌کرد؛ در حالی که محمدشاه سالانه کمتر از ۶۰۰۰۰ تومان حقوق نمی‌گرفت، ناصرالدین شاه سالی ۱۵۰۰۰ تومان بیشتر نمی‌گرفت. آدمیت می‌نویسد که امیر با این کارها می‌خواسته «مقام سلطنت را متنبه گرداند» (امیرکبیر، ۲۵۳۵: ۲۶۹). محدودیت‌های امیرکبیر بر شاه با شدت یافتن فعالیت مخالفان علیه امیر که از اقدامات اصلاحی او به شدت صدمه دیده بودند، توأم شده بود. بسیاری از شاهزادگان، نخبگان سیاسی و نظامی، اشراف، تیولداران و دیوانیان که از اصلاحات مالی و سیاسی امیرکبیر متضرر شده بودند، علیه وی به پا خاستند. در رأس مخالفان افرادی مثل میرزا آقاخان نوری و به طور مشخص مهدعلیا قرار داشتند که به علت کنار گذاشته شدن از روندهای سیاسی و کنترل امیر بر شاه، به شدت از امیرکبیر خشمناک بودند (مهدوی، ۱۳۸۷: ۳۰-۲۷؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۲۶۹). در حالی که طیف وسیع مخالفان از هیچ اقدامی در جهت بی‌اعتمادی شاه نسبت به صدراعظم کوتاهی نمی‌کردند، امیرکبیر آن قدر به خود مغرور بود و به شاه اعتماد داشت که در صدد رفع این تحریکات بر نمی‌آمد (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۶۹). مخالفان که تنها تکیه

امیرکبیر را از آن خود کرد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/ ۹۶۹-۹۶۸). امیرکبیر سپس به بزرگ‌ترین چالش‌های جانشینی ناصرالدین شاه یعنی شورش حسن خان سالار دولو پرداخت. او نه تنها موفق شد که این شورش درون خاندانی را فرو نشانند بلکه در فرو نشانیدن شورش‌های پیروان باب که همزمان با شورش سالار در بخش‌هایی از مناطق شمالی کشور جریان داشت نیز کامیاب شد و توانست این شورش‌ها را با قاطعیت، خشونت، تدبیر و استفاده از افراد کارآمد سرکوب کند و راه را برای سلطه سیاسی شاه جوان هموار گرداند. با این حال بی‌اعتمادی سیاسی، مقتدرترین وزیر قاجاری را نیز به کام مرگ فرستاد. شالوده‌های این بی‌اعتمادی هرچند که ریشه در فرهنگ سیاسی ایران داشت اما با اقدامات امیرکبیر و محدودیت‌هایی که وی بر شاه اعمال می‌کرد، تشدید شد؛ خاصه آنکه ساخت قدرت در ایران هنوز بر اقتدارگرایی استوار بود و هنوز مورد هجوم قشر روشنفکر جامعه قرار نگرفته بود و شاه نیز به طور طبیعی و سنتی مایل به تقسیم قدرت خود با شخص یا نهاد دیگری نبود. امیرکبیر آن گونه که منابع و تحقیقات تاریخی گزارش می‌دهند با وجود احترامی که در مکاتبات و محافل رسمی برای شاه قائل بود، بر آن بود تا تمام قدرت را در دست گیرد و با استقلال تمام فرمانروایی کند و در مسائل داخلی و خارجی خود تصمیم بگیرد. او که در ادامه تلاش‌های قائم مقام، در صدد استقلال بخشیدن به نهاد وزارت بود، دست به اقداماتی زد که از نگاه شاه خصمانه تلقی می‌شد و همین امر سبب بی‌اعتمادی میان شاه و وزیر می‌شد. به عقیده خورموجی امیرکبیر «امورات مملکت را بدون رخصت و اجازه شاه و به صواب دید خود اداره می‌کرد» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۰۴). یکی از مورخان طرفدار امیرکبیر رفتار تند، بعضاً خشن و بی‌احتیاط امیر را نسبت به شاه تأیید کرده

ولایتعهدی برساند و به جهت مصلحت حال خود در دست داشته باشد» (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۲۱۶-۲۱۵).

هرچند قسمت هایی از این گزارش، مبالغه آمیز و غیر تاریخی به نظر می‌رسد اما اقدام امیر در برگرداندن خود سرانه عباس میرزا و مادرش به اندازه کافی تحریک آمیز و سوء ظن برانگیز به نظر می‌رسید. به ویژه اینکه ذهن شاه قبلاً به اندازه کافی توسط مخالفان، نسبت به امیر آلوده شده بود. بنابراین شاه به سرعت نسبت به اقدام صدراعظم واکنش نشان داد و دستور بازگشت آنان را به قم صادر کرد. امیرکبیر بلافاصله با نوشتن نامه ای در صدد پوزش خواهی از شاه برآمد و به اشتباه خویش اعتراف نمود (آل داود، ۱۳۸۴: ۱۲۰-۱۱۹، نامه ش ۱۳۲) اما سایه ترس چنان بر ذهن شاه سایه انداخته بود که اعتماد دوباره به صدراعظم سخت بعید می‌نمود. روابط شاه با صدراعظم در بازگشت به تهران بیش از پیش به سردی گرایید و شاه کمتر تمایل داشت که امیر را به حضور بپذیرد. امیرکبیر در این مدت نامه‌هایی از سر تسلیم و تابعیت به شاه نوشت و به طور جد تلاش نمود تا شکاف ایجاد شده را ترمیم کند و بی‌اعتمادی موجود را از بین ببرد اما با تمهیدات گسترده ای که مخالفان امیر تدارک دیده بودند، جلب اعتماد شاه غیرممکن بود. شاه سرانجام، امیرکبیر را در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ و چهل روز پس از سفر اصفهان از مناصب خویش عزل کرد. قبل از فرمان عزل، «به فرمان شاه گارد سلطنتی که از ۴۰۰ نفر تشکیل می‌شود احضار گردیدند» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۶۹۰-۶۸۵). اقدامی که نشانگر هراس و بی‌اعتمادی شاه نسبت به صدراعظم خویش و متزلزل بودن جایگاه شاه بود. امیرکبیر که وخامت اوضاع را درک کرده بود و نامه های هیجان آمیز و احساسی شاه را

گاه امیر را شاه جوان می‌دانستند، نیروهای خود را در آن جبهه بسیج نمودند. آنان چشم اسفندیار شاه را مورد هدف قرار دادند و به او این گونه تلقین کردند که تا امیرکبیر زنده است نباید به تاج و تخت خود اطمینان داشته باشید (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۱۴/۱). آنان این گمان را در شاه جوان برانگیختند که امیر یا خود سودای حکومت در سر دارد و یا از مدعیان احتمالی جانشینی حمایت می‌کند. مهد علیا و آقا خان نوری به طور مشخص از عباس میرزا ملک آرا فرزند محبوب محمدشاه نام بردند که با داشتن لقب نایب السلطنه می‌توانست برای شاه مایه وحشت و نگرانی باشد. آنان به شاه این گونه تفهیم می‌کردند که امیرکبیر در صدد آن است که شاه را از سلطنت برداشته، برادر کوچک او، عباس میرزای ملک آرا را به سلطنت بردارد (بختیاری اصل، ۱۳۷۵: ۳۳-۳۴؛ مکی، ۱۳۵۵: ۴۲۶-۴۲۵). این تبلیغات سوء با مرگ ولیعهد شاه، سلطان محمود میرزا در سال ۱۲۶۵ هـ ق / ۱۸۴۹ م؛ و مطرح شدن مسئله جانشینی شدت یافت و مادر شاه و درباریان بر «ترس شاه از اینکه به دست یکی از مدعیان تاج و تخت از خانواده خودش سرنگون شود» می‌افزودند (سیهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۰۹۵-۱۰۹۴؛ مهدوی، ۱۳۷۸: ۳۷). درحالی که شاه نسبت به صدر اعظم خود و عباس میرزا بدگمان شده بود، سفر اصفهان نیز بر بی‌اعتمادی و بدگمانی شاه افزود. در این سفر که عباس میرزا و مادر او برحسب دستور شاه ملتزم رکاب بودند، در بازگشت، ملک آرا به دستور شاه مأمور شد تا به همراه مادرش در محل حکومت خود یعنی در قم توقف کند که معنایی جز تبعید محترمانه نداشت اما امیرکبیر بدون اجازه شاه، عباس میرزا را با مادرش پیش از حرکت موبک شاه، روانه تهران کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۰۴). به روایت اعتماد السلطنه، امیرکبیر در نظر داشت عباس میرزا «را به مقام

در حمام فین کاشان گردید (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۷۰-
۲۶۹؛ خورمویی، ۱۳۴۴: ۱۰۵).

نتیجه

مسأله جانشینی و بی‌اعتمادی سیاسی به عنوان دو روی یک سکه، پیامدهای گوناگونی در فضای سیاسی - اجتماعی ایران داشته است. همان گونه که روشن است سعی این پژوهش بر آن بود تا بازتاب این دو مقوله را در نهاد وزارت و به طور مشخص در فرآیند حذف وزیران قاجاری (کلانتر، قائم مقام و امیرکبیر) مورد ارزیابی قرار دهد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که مسأله جانشینی به عنوان یکی از مسائل پایدار تاریخ ایران، در دوره قاجار نیز بزرگ‌ترین چالش سیاسی کشور بود. در این دوره نیز به علت فقدان ساز و کارهای مشخص و قوانین منسجم جانشینی، پس از هر شاه مرگی، مدعیان مختلف قدرت و جانشینی سر بر می‌آوردند و با طرح مسأله جانشینی، قدرت شاه را به چالش می‌کشیدند. در این شرایط آنچه موجب استقرار قدرت شاهان قاجار می‌شد، نقش فعالانه نهاد وزارت در دوره وزرای همچون کلانتر، قائم مقام و امیرکبیر بود. در واقع بدون نقش آفرینی این وزیران در مسأله جانشینی، انتقال قدرت از زندیه به قاجاریه و برکشیده شدن شاهانی نظیر فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه به مقام شاهی با مشکل روبرو می‌شد. با این حال به دلیل فرهنگ سیاسی ایران که بی‌اعتمادی جزء بلافصل آن بود، وزیران قاجاری به سرعت مورد بی‌اعتمادی و بدگمانی شاهان قاجار قرار می‌گرفتند. قدرت نمایی وزیران مورد بحث در جریان جانشینی به همراه وجود مدعیان مختلف قدرت سبب می‌شد تا شاهان قاجار همواره بیمناک باشند که مبادا وزیران تاج بخش، در پیوند با مدعیان سلطنت، تاج

تضمینی برای زندگی خود نمی‌دانست، دست به یک «بی احتیاطی بزرگ» زد بدین معنی که از سفرای خارجی دولت های بزرگ و به مشخص انگلیس و روسیه تقاضای پناهندگی کرد (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۶۹). این کشورها که قلباً از امیرکبیر و اقدامات وی ناخرسند بودند و از کارشکنی علیه وی و حتی تهدید وی به عزل کوتاهی نمی‌کردند (آدمیت، ۱۳۵۵: ۶۷۶)، در این لحظات، به منظور بهره برداری از اعطای پناهندگی به امیر، از پیشنهاد وی استقبال کردند؛ به ویژه روس‌ها در پی نگرانی از آمدن میرزا آقاخان نوری، مهره نزدیک به انگلیسی‌ها، به حمایت صریح از امیرکبیر برخاستند و بر بی‌اعتمادی شاه به شدت افزودند. درخواست پناهندگی امیر با واکنش شدید ناصرالدین شاه همراه شد. شاه که کاملاً نسبت به وزیر خویش مظنون شده بود، درخواست امیر از دولت های انگلیس و روس را تهدیدی علیه قدرت و جایگاه خویش می‌دانست به ویژه اینکه با وجود عباس میرزا ملک آرا که انگلیسی‌ها تمایل به طرفداری از وی داشتند و بهمن میرزا، عموی شاه که از حمایت روس‌ها برخوردار بود (دوگوبینو، ۱۳۷۰: ۱۳۱)، شاه بیمناک شد که مبادا حمایت این کشورها از امیر با وجود مدعیان احتمالی سلطنت به شکل گیری یک ائتلاف علیه سلطنت وی منجر شود. امیرکبیر پس از عزل، که به زعم شاه به خاطر «غرورهای نفسانی و حرکات ناهنجار و آثار و اسباب بد هوائی و بد خیالی» صورت گرفت (آدمیت، ۱۳۵۵: ۷۱۵)، تحت تدابیر شدید امنیتی به کاشان منتقل شد. صدر اعظم معزول در این مدت امیدوار بود تا شاه دوباره با او بر سر مهرآید اما حجم و گستره بدگویی‌ها چنان بود که شاه برای حفظ دامنه نفوذ و قدرت خود مجبور به حذف دائمی امیرکبیر

-امین الدوله، علی خان. (۱۳۵۵). **خاطرات سیاسی امین الدوله**، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

-اولیویه. (۱۳۷۱). **سفرنامه اولیویه**، ترجمه محمدطاهر میرزا، تهران: اطلاعات.

-بختیاری اصل، فریبرز. (۱۳۷۵). **زنان نامدار تاریخ ایران**، تهران: زوار.

-بروگش، هینریش. (۱۳۶۷). **سفری به دربار سلطان صاحبقران**، ترجمه محمد حسین کرد بچه، تهران: اطلاعات.

- بشیریه، حسین. (۱۳۸۴). **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران: گام نو، چاپ پنجم.

-پولاک، ادوارد یاکوب. (۱۳۶۸). **سفرنامه پولاک**، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.

-جهانگیر میرزا. (۱۳۲۷). **تاریخ نو**، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء.

-جونز، سرهارد. (۱۳۵۳). **آخرین روزهای لطفعلی خان زند**، ترجمه هما ناطق و جان گرنی، تهران: امیرکبیر.

-خورموجی، محمد جعفر. (۱۳۴۴). **حقایق الاخبار ناصری**، به کوشش حسین خدیوجم، تهران: زوار.

-دو کوتزبوئه، موریس. (۱۳۶۵). **مسافرت به ایران**، ترجمه محمود هدایت، تهران: جاویدان.

-دوگوبینو، کنت. (۱۳۷۰). **یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو**، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: انتشارات جویا.

-ریچاردز، فرد. (۱۳۷۹). **سفرنامه فرد ریچاردز**، ترجمه مهین دخت صبا، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

ستان شوند. آنچه در این میان بر بی‌اعتمادی شاه می‌افزود، پاره‌ای اعمال و رفتارهای تحریک‌کننده این وزیران و نیز تحریکات و شایع‌پراکنی‌های داخلی و خارجی بود که وجود این صدراعظم‌ها را تهدیدی علیه شاه می‌دانستند. مجموع این عوامل سبب می‌شد تا شاهان قاجار برای حفظ قدرت خود به سنت دیرینه وزیر کشی روی بیاورند. پدیده وزیر کشی نشان داد که انگیزه و عامل اصلی رفتار شاهان قاجار فقط احساس امنیت شخصی بوده است. چشم انداز نهاد وزارت نیز با حضور شاهان خودکامه و چیرگی فرهنگ بی‌اعتمادی، حرکت در مسیر زوال بود.

منابع

الف) کتاب‌ها

-آدمیت، فریدون. (۱۳۵۵). **امیرکبیر و ایران**، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم.

-آل داوود، سیدعلی. (۱۳۸۴). **نامه‌های امیرکبیر**، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ دوم.

-اجلالی، فرزاد. (۱۳۷۲). **بنیان حکومت قاجار**، تهران: نشر نی.

-اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. (۱۳۵۷). **صدر التواریخ یا تاریخ صدور قاجار**، به تصحیح و تحشیه محمد مشیری، تهران: نشر روز بهان، چاپ دوم.

-افضل الملک، میرزا غلامحسین. (۱۳۶۱). **افضل التواریخ**، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.

-امانت، عباس. (۱۳۸۵). **قبله عالم**، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر کارنامه، چاپ سوم.

-امیر معزی، نوادر الامیر. (۱۳۸۴). **نامه‌های امیرکبیر**، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ دوم.

- زونیس، ماروین. (۱۳۸۷). **روانشناسی نخبگان سیاسی ایران**، مترجمان پرویز صالحی و سلیمان امین زاده، تهران: چاپخش.
- ژوبر، آمده. (۱۳۴۷). **مسافرت در ارمنستان و ایران**، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ساروی، محمدتقی. (۱۳۷۱). **تاریخ محمدی (احسن التواریخ)**، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
- ساسانی، خان ملک. (۱۳۳۸). **سیاستگران دوره قاجار**، تهران: بابک.
- سپهر، محمد تقی لسان الملک. (۱۳۷۷). **ناسخ التواریخ؛ تاریخ قاجاریه**، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- سیمونیچ، ای. او. (۱۳۵۳). **خاطرات وزیر مختار**، ترجمه یحیی آرین پور، تهران: پیام.
- شعبانی، رضا. (۱۳۸۰). **تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه**، تهران: سمت، چاپ سوم.
- شیبانی، میرزا ابراهیم (۱۳۶۶). **منتخب التواریخ**، زیر نظر ایرج افشار، تهران: علمی.
- شیرازی، ابن عبدالکریم علی رضا. (۱۳۶۵). **تاریخ زندیه**، تهران: گستره.
- شیل، مری لئونورا. (۱۳۶۲). **خاطرات لیدی شیل**، ترجمه حسن ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل الله. (۱۳۸۰). **تاریخ ذوالقرنین**، به تصحیح ناصر افشار فر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۳۸۶). **دیاچه ای بر نظریه انحطاط ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ سوم.
- عضد الدوله، احمد میرزا. (۱۳۲۸). **تاریخ عضدی**، به سعی و اهتمام حسین کوهی کرمانی، تهران: چاپخانه مظاهری.
- فئودورکوف، بارون. (۱۳۷۲). **سفرنامه بارون فئودور کورف**، ترجمه اسکندر ذبیحیان، تهران: فکر روز.
- گران و اتسن، رابرت. (۱۳۴۸). **تاریخ ایران در دوره قاجاریه**، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: امیرکبیر.
- مالکم، سرجان. (بی تا). **تاریخ ایران**، ترجمه میرزا اسماعیل (میرزا حیرت)، تهران: دنیای کتاب.
- محمود، محمود. (۱۳۷۸). **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی**، تهران: اقبال، چاپ هفتم.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۸۶). **شرح زندگانی من**، تهران: هرمس.
- مصلی نژاد، عباس. (۱۳۸۸). **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: فرهنگ صبا، چاپ سوم.
- مکی، حسین. (۱۳۵۵). **زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر**، تهران: ایران.
- مهدوی، هوشنگ. (۱۳۷۸). **صحنه‌هایی از تاریخ معاصر**، تهران: علمی، چاپ دوم.
- کرزن، ناتانیل. جرج. (۱۳۴۷). **ایران و مسأله ایران**، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: ابن سینا، چاپ سوم.
- رضاقلی میرزا. (۱۳۶۱). **سفرنامه رضا قلی میرزا نایب الایاله**، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: اساطیر، چاپ سوم.

- زراقی، حسن. (۱۳۸۸). **جامعه‌شناسی خودمانی**، تهران: اختران، چاپ بیست و دوم.
- نویسی، عبدالحسین. (۱۳۶۹). **ایران و جهان**، تهران: مؤسسه نشر هما.
- هدایت، رضا قلی‌خان. (۱۳۸۰). **تاریخ روضه الصفای ناصری**، به تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- هدایت، مخبر السلطنه. (۱۳۶۳). **گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت)**، به اهتمام محمد علی صوتی، تهران: نشر نقره، چاپ دوم.

ب) مقالات

- رئوفت، رحیم. (۱۳۸۰). «مبانی اقتدار در فرهنگ سیاسی ایران (از تاسیس قاجاریه تا اواسط دوره ناصری)»، **مجله علوم سیاسی**، شماره ۱۴.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۴۴). «سرنوشت قائم مقام»، **مجله سخن**، اسفند شماره ۱۸۰.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۷۷). «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، **مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی**.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۳۸۴). **بساط کهنه و طرح نو**، **مجله بازتاب اندیشه**، شماره ۷۰.

